**شش حکایت زیبا از زندگی دو نور**

**تاج دامادى**

روزى رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرموند: حضرت سليمان جهيزيه‌اى براى دخترش كه جهاز بزرگى با چيزهاى ديگر، به همراه تاجى از طلا براى دامادش كه به 700 دانه جواهر زينت شده بود آماده ساخت. على عليه السلام بعد از شنيدن اين مطالب به منزل آمده و سخنان پيامبر (صلى الله عليه وآله) را براى حضرت زهرا سلام الله علیها بيان كرد. فاطمه عليها السلام چنين تصور كرد كه شايد در قلب شوهرش چنين گذشته باشد كه: سليمان عليه السلام، پيامبر با عظمتى بوده، اما پيغمبر ما كه قدر او بالاتر و شأن او بزرگتر است، دخترش چنين جهيزيه‌اى! فاطمه عليها السلام اين موضوع را پنهان نمود و براى احدى آشكار نكرد تا اينكه از دنيا رحلت فرمود.

على عليه السلام در يكى از شبها فاطمه عليها السلام را در خواب ديد كه در بهشت بالاى تختى نشسته و اطراف تختِ فاطمه عليها السلام حورالعين به خدمت او ايستاده اند و دخترى در نهايت حسن و جمال و گشاده روئى در حالتى كه به زيورها زينت كرده در مقابل فاطمه عليها السلام ايستاده و منتظر فرمان اوست.

على عليه السلام فرمود: اى فاطمه! اين دختر كيست؟ حضرت جواب داد: اين دختر سليمان پيغمبر است كه او را به خدمت من واداشته‌اند. بدانكه يا على! آن روز كه پدرم راجع به جهيزيه دختر سليمان فرموده بود و در قلب من چيزى گذشت كه من آن را با خود حديث نفس ‍ كردم (و براى احدى آشكار نساختم) براى تو در عوض آن تاجى كه سليمان براى دامادش ريخته بود، چنين قرار داده شده كه پرچم حمد در روز قيامت به دستت باشد.1

**فاطمه جان! تو را نزد على عليه السلام به وديعه نهادم**

شب عروسى على و فاطمه عليها السلام وقتى كه عروس وارد منزل داماد شد، رسول خدا عليه السلام به بلال فرمود تا اذان نماز عشاء را بگويد. پس ‍ از اذان و اقامه‌ی نماز عشاء، حضرت ظرفى آب خواست، در حالى كه آياتى از قرآن تلاوت مى‌فرمود به عروس و داماد دستور داد تا از آن آب بنوشند، سپس خود با آن وضو گرفت و بر سر هر دو پاشيد.  
وقتى كه پيامبر (صلى الله عليه وآله) مى‌خواست از خانه على عليه السلام خارج شود، جدايى از پدر را مى‌چشيد. پيامبر عليه السلام دخترش را آرام كرد و فرمود: دخترم! اكنون تو همسر كسى هستى كه نيرومندترين مردم در ايمان است و از نظر اخلاق و روح بلند بر همگان برترى دارد. من تو را نزد او به وديعه نهادم. 2

**فاطمه عليها السلام همسرى صديقه**

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به اميرالمؤ منين عليه السلام فرمودند: يا على! پروردگار سه نعمت ارزشمند به تو عطا كرده است كه به هيچ كس، حتى به من ارزانى نكرده:

اول: پدرزنى چون من به تو عطا كرده است.

دوم: به تو همسرى چون دخترم صديقه هديه فرموده است.

سوم: فرزندانى چون حسن و حسين عليه السلام به تو عطا كرده است.

پيامبر (صلى الله عليه وآله ) به دنبال آن فرمود: البته شما از من و من هم از شما هستم. 3

**شوهر فاطمه عليها السلام برترين خلق است**

اسماء بنت عميس گفت: فاطمه زهراء عليها السلام به من فرمود: شبى كه من به خانه على عليه السلام رفتم (در نيمه‌هاى شب) از خواب بيدار شدم، ديدم كه زمين با على عليه السلام سخن مى‌گويد و على نيز با آن حرف مى‌زند. صبح نزد پدرم جريان را گفتم، پدرم سجده اى طولانى كرد و سرش را بلند كرد و فرمود: دخترم، بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاكيزه، زيرا خداوند شوهرت را بر ساير مردم برترى داده و به زمين دستور داده كه با او سخن بگويد و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع كند.

**پيمان اسماء و خديجه**

بعد از مراسم شب عروسى، رسول مكرم اسلام آب خواستند، جرعه‌اى به دهان برد و مضمضه كرد و بعد آن جرعه را از دهان به داخل كاسه‌اى بيرون ريختند و آنگاه آن آب را بر سر و سينه و بين دو كتف حضرت فاطمه عليها السلام افكنده و على عليه السلام را نيز صدا كرد و همين عمل را با او انجام دادند.

سپس پيامبر (صلى الله عليه وآله) زنان را امر فرمود تا همگى خارج شوند. وقتى كه پيامبر (صلى الله عليه وآله) خوستند از اطاق خارج شوند، شخصى را در آنجا ديدند، فرمودند: كه هستى؟ گفت اسماء بنت عميس هستم. فرمود: آيا نگفتم كه همه از اينجا خارج شويد. عرض كرد. آرى يا رسول الله، پدر و مادرم فداى شما، من قصد مخالفت امر شما را نداشتم، ولى با خديجه پيمانى بسته‌ام. آنگاه جريان را براى رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بيان كرد. پيامبر با شنيدن نام خديجه متاءثر شده، گريستند و بعد فرمودند: اى اسماء اميدوارم كه خدا حوائج تو را در دنيا و آخرت بر آورد.4

**بخشش پيراهن نو**

حضرت على عليه السلام به هنگام رحلت حضرت فاطمه (علیها السلام) دستمالى بسته شده در كنار آن حضرت مشاهده كرد، آن را گشود و ديد، پارچه‌اى ابريشمى و سبز است كه در آن پارچه كاغذ سفيدى است كه بر روى آن چيزهايى نوشته شده و نور از آن مى‌درخشد، حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: اى ابوالحسن، هنگامى كه پدرم مرا به همسرى تو درآورد، در شب عروسى دو پيراهن داشتم، يكى نو و ديگرى كهنه و وصله‌دار. سر نماز بودم كه كسى در زد و سائلى از پشت در مى‌گفت: اى خاندان نبوت و معدن خير و جوانمردى، من بينوائى برهنه‌ام، اگر پيراهن كهنه‌اى داريد من نيازمند آن مى‌باشم. من پيراهن نو خود را برداشته، به او دادم و لباس كهنه را پوشيدم . صبح روز بعد از عروسى كه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بر من وارد شد و فرمود: دخترم مگر تو لباس نو نداشتى، چرا آن را نپوشيدى؟ گفتم: اى پدر آن را به سائلى صدقه دادم. فرمود: بسيار كار خوبى كردى، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت مى‌پوشيدى و لباس كهنه را صدقه مى‌دادى در هر دو حالت توفيق شامل تو مى‌شد. عرض كردم: اى رسول خدا من به شما اقتدا كردم، هنگامى كه با مادرم خديجه ازدواج كردى، هر آنچه را كه به تو داده بود در راه خدا انفاق كردى تا حدى كه سائلى به شما رسيد و پيراهن خود را به او دادى و حصير بر خود پوشيدى. در همان موقع جبرائيل نازل شد و اين آيه را آورد. و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا.

خيلى دستهايت را نگشاى كه بعد سرزنش شده و حسرت زده بنشينى.5

رسول خدا گريست و مرا به سينه‌اش چسباند. در این هنگام جبرائيل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و مى‌فرمايد: به فاطمه عليها السلام سلام برسان و به او بگو، هر چه مى‌خواهى طلب كن و اگر هر چه در آسمان و زمين است بخواهى به تو داده خواهد شد. عرض كردم : پدر جان لذت خدمتگزارى او، مرا از سؤ ال كردن از او بازداشته است . من نيازى جز نگاه كردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برين ندارم. پيامبر فرمود: دخترم، دستهايت را بالا بياور، من دستهايم را بالا بردم و حضرت نيز دستهايش را بالا برده و گفت: خداوندا امتم را ببخشاى، و من آمين گفتم، جبرائيل پيامى از سوى خداوند متعال آورد كه خداوند مى‌فرمايد: من آن عده از گناهكاران امت تو را كه در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندانش را داشته باشد مى‌بخشم.

فرمود: من در اين باره سندى مى‌خواهم. خداوند به جبرائيل دستور داد ديبايى سبز و ديبايى سپيد كه بر روى آن نوشته شده است:

کتب ربكم على نفسه الرحمة. پروردگارتان رحمت را بر خود لازم كرده است، بياورد. جبرائيل و ميكائيل و حضرت رسول بر آن گواهى داده و امضاء كردند. حضرت فرمود: دخترم اين نوشته در اين بسته است، روز وفاتت كه رسيد وصيت كن در قبرت بگذارند تا روز قيامت كه مردم سر از قبر بر بردارند و گناهكاران حتمى شدند، اين امانت را به من تسليم كن تا آنچه را كه خداوند بر من و تو ارزانى داشته از خداوند بخواهم. تو و پدرت براى جهانيان رحمت هستيد.6

پی نوشت ها

1. جنة العاصمة ، ص 85
2. فاطمه ، فاطمه است ، ص 121
3. ريحانه خانه وحى ، ص 172
4. فاطمه زهراء از ولادت تا شهادت ، ص 171
5. اسراء / 29
6. فاطمه زهرا شادمانى دل پيامبر، ص 444، / به نقل از: الكوكب الدرى ، 252.

منبع: پایگاه راسخون (به نقل از مجله حوزه)